

هو العليم

بررسی امکان تحقق امور غیرمتناهی بین حاصرین

و مفهوم حرکت جوهری ملاصدرا

شرح منظومه جلسه سیزدهم

(المقصد الاول فی امور العامة، الفريدة الأولى فی

الوجود و العدم، غرر فی أصالة الوجود)

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی صحت تحقق و فعلیت امور

غیرمتناهیة بین حاصرین

دیروز ما بنا را بر تحقق و فرض فعلیت امور
متناهیة محصور بین حاصرین گذاشتیم و بقیه مطلب
را به امروز احاله دادیم. اشکالی که در اینجا وارد
می شود و دیروز هم عرض کردیم این است که ذهن
نمی تواند در برهان و تفسیر خودش خلاف واقع را
فرض بکند و اینکه آقایان فرموده اند که ذهن
می تواند امور نامتناهی را تصوّر بکند که در عالم واقع
و خارج قابلیت تحقق را دارند ولی بالفعل متحقق
نیستند خالی از این دو مطلب نیست: یا فرض ذهن
باطل است، یا اینکه آنها در خارج تحقق دارند.

اگر آنها در خارج قابلیت داشته باشند، قابلیت به
معنای امکان داشته باشند پس بنابراین محالیتی که

شما در اینجا آن را ترسیم کردید که تحقق امور نامتناهی در محصور بین حاصرین محال است، این محالیت بعید است چون ما امکان وقوعی و امکان خارجی و تحقق خارجی آنها را فرض کرده‌ایم.

و اگر تحقق آنها در خارج امکان ندارد و محال و ممتنع است پس اینکه ذهن انقسامات غیرمتناهی را فرض بکند یک فرض محال است و فرض محال هم باطل است. نه اینکه شما بخواهید به آن ترتیب اثر بدهید و بگویید که ذهن در اینجا تطبیق امور غیرمتناهی را کرده است و گفته که امور غیرمتناهی می‌شود در خارج باشند متتها فعلیت ندارند! این تضادی است که ما بین تصویر ذهنی، علم ذهنی، وجود ذهنی با وجود خارجی می‌بینیم.

نقد بر اثبات اصالة الوجود به امتناع تحقق

امور غیرمتناهی

و عرض کردیم که بنا بر هر دو قضیه اگر شما امور غیرمتناهی را در محصور بین حاصرین قبول می‌کنید پس قائلین به اصالة الماهیه هم اشکال ندارد که بگویند که ماهیات غیرمتناهی بین دو حاصر تحقق داشته باشند. اگر شما تحقق امور غیرمتناهی

بین دو حاصر را قبول نمی‌کنید پس چرا در اینجا می‌گویید که در تصویر ذهنی اشکال ندارد که ذهن در خارج تطبیق بکند و وجود را در خارج واحد ببیند و ماهیّت را اعتباری ببیند و در این صورت اشکال ندارد که ماهیّت تقسیم به غیرمتناهی بشود؟! این اشکالی بود که به نظر می‌رسد به مرحوم حاجی وارد است و همین‌طور به افرادی که با همین دلیل امتناع تحقّق امور غیرمتناهی در محصور بین حاصرین، استدلال بر اصالة الوجود و اعتباری بودن ماهیّت کرده‌اند.

و اما حقّ مطلب این است که اصلاً بحث را در وجود ذهنی نمی‌بریم و می‌گوییم که اصلاً ذهن در اینجا اشتباه می‌کند. و آیا به صرف این مطلب که ذهن در خارج یک انقساماتی را تصویر و تصوّر می‌کند، آن انقسامات صحیح هستند یا نه؟ چون همان‌طوری که عرض کردیم ذهن بیانگر خارج است و منشاء انتزاع ذهن، خارج است و ذهن از پیش خودش که تصویر نمی‌کند بلکه ذهن در خارج یک مطلب را می‌بیند، یک کمّ را می‌بیند، یک حرکت را می‌بیند، یک جزئی را می‌بیند و بعد آن جزء خارجی

را تصویر می‌کند، منتها چون وسیله ندارد لاجرم ذهن آن تقسیم را در خودش تصوّر می‌کند و الاّ اگر وسیله داشت آن را در خارج هم تقسیم می‌کرد. این کاری است که ذهن دارد انجام می‌دهد یعنی ذهن می‌گوید که این امر گرچه در خارج تحقّق پیدا نکرده است ولی می‌تواند تحقّق پیدا بکند؛ اگر شما وسیله‌اش را پیدا کنید می‌توانید آن را محقق کنید.

بناءً علی‌هذا در تحقّق امور غیرمتناهی بین حاصرین ما می‌خواهیم این را ببینیم که آیا تحقّق امور غیرمتناهی بین حاصرین ممتنع است یا ممتنع نیست؟ البتّه این قضیه و مطلب در تجزیه کمّ؛ چه کمّ قارّالذات و چه کمّ غیرقارّالذات مثل زمان و حرکت پیش می‌آید. ذهن می‌گوید که کمّ قابل قسمت به امور غیرمتناهی است؛ مثلاً ما می‌خواهیم یک دسی متر را به امور غیرمتناهی تقسیم بکنیم و همه هم می‌گویند که ذهن یک دسی متر را به امور غیرمتناهی تقسیم می‌کند. و همین‌طور ذهن حرکت را هم به امور غیرمتناهی تقسیم می‌کند؛ البتّه مطلب در حرکت روشن‌تر است تا در مورد کمّ قارّالذات که

خط و سطح و جسم تعلیمی و... باشد. و فعلاً ما در مورد حرکت صحبت می‌کنیم که حرکت قابل انقسام ذهنی است به امور غیرمتناهی.

تبیین محلّ بحث با مثال حرکت

فرض می‌کنیم یک مبدأ و انتها داریم که یک متحرّک؛ یک انسان یا یک مورچه، از این طرف فرش حرکت می‌کند و به آن طرف فرش می‌رود؛ مسافت دو متر است و متحرّک جناب مورچه. ما در این حرکت این دو متر را به امور غیرمتناهی تقسیم می‌کنیم چرا به امور غیرمتناهی تقسیم می‌کنیم؟ چون یا این حرکت را در زمان فرض می‌کنیم و زمان را به حسب فرض ذهنی به امور غیرمتناهی تقسیم می‌کنیم یا اینکه آن مکان را به امور غیرمتناهی تقسیم می‌کنیم البتّه منظور از مکان همان سطحی است که این مورچه روی آن حرکت می‌کند. به عبارت دیگر آن کمّ قارّالذات را که یک خط ممتدّی است به امور غیرمتناهی تقسیم می‌کنیم.

صحبت ما در این است که آیا در حرکت این مورچه و انتقال از یک نقطه به نقطه دیگر، آن انتقال تحقّق پیدا می‌کند یا نمی‌کند؟ یک وقت شما

می گوید که انتقال تحقّق پیدا نمی کند پس مورچه سر جای خودش ایستاده است که این خلاف فرض است. و اگر می گوید که انتقال تحقّق پیدا می کند یعنی مورچه آن مکان قبلی خودش را از دست می دهد و به مکان جدیدی منتقل می شود، دوباره مکان قبلی را از دست می دهد و به مکان سوم منتقل می شود و **هَلُمَّ جَرّاً** تا اینکه به آخر خط می رسد. آیا فرض غیرمتناهی بودن در هر جزئی از اجزاء این خط که بین حاصرین هستند متصور است یا نه؟ یعنی اگر از هر نقطه ای بخواهد به یک میلی متر بعدی بیاید باید لاجرم یک امور غیرمتناهی را طی بکند.

امکان وجود خارجی، منشأ تصورات ذهنی

البته این مسئله با توجه به مقدمه قبلی ما است که آن مقدمه قبلی این بود و فراموش نکنیم؛ آنچه که ذهن تصور می کند به آن امکان وقوع خارجی می دهد؛ یعنی ذهن می گوید که می شود در خارج باشد اما فرض کنید که بالفعل نیست؛ یعنی قابلیت تقسیم خارجی هست ولی وسیله اش نیست. و الاً من باب مثال اگر تقسیم این شیء در خارج ممتنع بود،

ذهن دیگر نمی‌توانست که در اینجا تقسیم بکند و می‌گفت که این تقسیم باطل است، ما چطور می‌توانیم خارج را به امور غیرمتناهی تقسیم بکنیم درحالی‌که امکان آن نیست و ممتنع است؟! من باب‌مثال بعداً در بحث اتحاد بین ماهیّت و وجود می‌گوییم که اینکه ذهن دارد تقسیم می‌کند به‌خاطر این است که بالأخره یک چیزی هست که ذهن قسمت می‌کند، در بحث ماهیّت و وجود اگر وجود، وجود منبسط بود ذهن نمی‌توانست آن تعین خارجی را به وجود و ماهیّت تقسیم بکند.

پس اینکه ذهن یک شیء خارجی را من باب‌مثال این تنگ‌بلور را به یک وجود و یک زجاجیّت تقسیم می‌کند به‌خاطر این است که یک چیزی در خارج هست؛ حالا اسم آن زجاجیّت را ماهیّت می‌گذارد و اسم هستی زجاجیّت را وجود می‌گذارد پس در خارج یک تنگی هست و إلاّ چرا این سینی را به وجود و زجاجیّت تقسیم نکرد؟! چرا این فرش را به وجود و زجاجیّت تقسیم نکرد؟! نحوه کیفیت وجود در خارج و تعین آن وجود در خارج است که ذهن را بر آن داشته است که آن را به یک وجود و ماهیّت تقسیم

بکند.

تقسیمات اعتباری و حقیقی ذهن

این را همیشه در ذهن داشته باشید که وقتی که ذهن می‌خواهد تقسیم بکند یک چیزی را می‌بیند و تقسیم می‌کند؛ حالا اگر یک چیزی را دید و تقسیم اعتباری کرد، این از باب همان تقسیم وجود و ماهیت می‌شود. اگر یک چیزی را دید و تقسیم حقیقی کرد، مثلاً نمک را می‌بیند و تقسیم به ید و سدیم می‌کند، یعنی درست است که شما در اینجا نمک می‌بینید ولی نمک در اینجا مرکب شده، مزج شده، خلط شده و تبدیل به یک واحد شده است که اگر شما این را در لابراتوار تجزیه کنید تبدیل به این دو عنصر می‌شود.

پس اینکه ذهن الآن بنا بر اصطلاح آقایان دارد تقسیم فرضی و انتزاعی می‌کند؛ یعنی خارج را در ذهن خودش حلاجی می‌کند و حکم به اعتباریت خارج می‌کند نه به فعلیت خارج! یعنی حکم می‌کند به اینکه ماهیتی که من الآن دارم آن را تقسیم می‌کنم اعتباری است، پوچ است و هرچه هست وجود

است. نه اینکه در خارج یک وجودی است و یک ماهیتی است مانند ید و سدیم که این دوتا با همدیگر مخلوط شده‌اند و این بلور (نمک) شده‌اند، این طور نیست! بلکه ذهن می‌گوید که اینکه در خارج هست و فعلیت و حقیقت دارد، وجود است و آن ماهیتی را که من انتزاع می‌کنم اعتبار است و آن اعتبار به خاطر تقید وجود است و تقید، داخل در وجود است، نه اینکه از خارج به وجود اضافه شده است.

ذهن همه اینها را تجزیه و تحلیل می‌کند و بعد حکم می‌کند که آنچه که الآن در خارج هست، واقعاً در خارج یکی است، گرچه من آمده‌ام این را به دو شیء تقسیم کرده‌ام و گفته‌ام که یک شیء آن حقیقی است و یک شیء آن اعتباری است.

ذهن می‌گوید که در خارج این خط و این کمّ قابل تقسیم به غیرمتناهی است؛ یعنی وقوع تقسیم غیرمتناهی در خارج بالقوه و بالامکان است، یعنی امتناع را بر می‌دارد و وقتی که امتناع را برداشت امکان سر جای آن می‌آید. و وقتی که امکان سر جایش آمد بالفعل هم می‌تواند سر جای آن بیاید. منتها الآن در خارج بالفعل نیامده است و اگر وسیله

برای تقسیم پیدا بشود در خارج هم می تواند بالفعل تقسیم بکند.

ما می گوییم که تصدیق ذهن به اینکه این خط می شود به غیرمتناهی تقسیم بشود اشتباه است یا درست است؟

اگر این تقسیم از ذهن اشتباه است پس شما نگویند که امور غیرمتناهی در خارج هستند، بلکه ذهن مثل خیلی اشتباه های دیگری که می کند در اینجا هم اشتباه کرده است و باید خودش را تصحیح بکند. و اگر تقسیم ذهن درست است یعنی امکانش در خارج هست پس تحقق امور غیرمتناهی در متناهی شده است.

بررسی امکان تحقق امور غیر متناهی در

متناهی

حالا بیاییم این مطلب که امور غیرمتناهی در متناهی متحقق شده است را بشکافیم و ببینیم که آیا اصلاً یک چنین چیزی امکان دارد یا ندارد؟ الآن در این انتقالی که ما می گوییم که از یک نقطه به نقطه دیگر متحقق شده است مثلاً در انتقالی که این مورچه می خواهد از یک سانت به سانت دیگر منتقل بشود،

بین این سانت و آن سانت باز غیرمتناهی است و
فرقی نمی‌کند که امور غیرمتناهی در حاصر بین دو
متر باشند یا در حاصر بین یک سانت. این را کم
می‌کنیم از یک میل می‌خواهد به یک میل دیگر منتقل
بشود باز این انتقال قابل قسمت به غیرمتناهی است.
پس شما هر ذره‌ای در این دو متر که این مورچه
می‌خواهد منتقل بشود را تصوّر بکنید، در همان ذره
تصوّر امور غیرمتناهی شده است.

وقتی دقت عقلی بکنید تقسیم، تقسیم غیرمتناهی
می‌شود و وقتی که تقسیم غیرمتناهی شد، حالا من از
شما سؤال می‌کنم که قبل از اینکه از یک نقطه به نقطه
دیگر برسد یعنی از این نقطه به نقطه دیگر برای این
مورچه وصول پیدا بشود باید امور غیرمتناهی را برای
رسیدن از این نقطه به نقطه دیگر طی بکند، آیا امکان
دارد که امور غیرمتناهی را طی بکند و به متناهی
برسد؟ این امکان ندارد. این مورچه چه کار کند و
چه فرمولی بکار ببندد؟ چون فرض ما این است که
این مورچه می‌خواهد امور غیرمتناهی را طی بکند؛
یعنی می‌خواهد اجزائی که نهایت ندارند را طی بکند
تا برسد به میل بعدی. شما فرض کردی که این اجزاء

غیرمتناهی هستند پس امکان ندارد که به میل بعدی
برسد. وقتی امکان نداشت پس در این صورت امور
غیرمتناهی در خارج نداریم.

پس مسئله این می‌شود که کمّ قارّالذات،
غیرقارّالذات، زمان، حرکت تمام اینها یک واحد
ممتدّ کشش‌دار هستند. پس اصلاً تصوّر ذهن در
مورد انقسامات کمّ به امور غیرمتناهی تصوّری باطل
است؛ خط یک واحد کشش‌دار و سیّال است که قطع
نمی‌شود و تصوّر امور غیرمتناهی در آن نمی‌شود،
زمان و حرکت هم همین‌طور هستند و اینها یک
واحد سیّال هستند.

نقد امتناع تحقّق امور غیرمتناهی در بین

حاصرین

بناءً بر این فرضیه آن وقت ما گفتیم که اگر شما
بخواید امور غیرمتناهی را در اینجا بیاورید به مطلب
مرحوم حاجی اشکال وارد می‌شود؛ چون دیروز
عرض کردیم که اگر پایه برهان بر این است که تصوّر
امور غیرمتناهی در متناهی و در بین حاصرین محال
است، پس این وجودی که شما آن را ثابت و اصیل

پنداشته‌اید هم این اشکال را دارد.

من باب مثال یک وجود می‌خواهد حرکت بکند

- بحث حرکت خیلی روشن است - و از خاک

تبدیل به نبات بشود، چندتا ماهیت به خودش

می‌گیرد تا تبدیل به نبات بشود؟ بی‌نهایت ماهیت به

خودش می‌گیرد تا تبدیل به نبات بشود. مگر غیر از

این است؟! همین‌طور ماهیت به خودش می‌گیرد

یعنی مقید می‌شود تا اینکه تبدیل به آن ماهیت نباتیه

بشود. پس باید بی‌نهایت ماهیت به خودش بگیرد.

شما می‌گویید که چون ماهیت امر اعتباری است

اشکال ندارد. ما هم می‌گوییم که ماهیت امر اعتباری

است و نگفتیم که حقیقی است اما صحبت در این

است که وجودی که الآن ماهیت دارد به خودش

می‌گیرد به انبساط خودش باقی نمانده است یا مدام

دارد مقید می‌شود؟ مقید می‌شود پس این هم تحقق

امور غیرمتناهی در متناهی است و قضیه فرق نمی‌کند.

انکار تقید وجود مساوی است با انکار اعیان

خارجی

با گفتن اینکه ماهیت اعتباری است مسئله حل

نمی‌شود. ما هم می‌گوییم که ماهیت اعتباری است

ولی آیا وجود بانساطه همین‌طور دارد صورت
عوض می‌کند یا وجود منبسط مقید شده است؟ ما
که نمی‌توانیم انکار تقید وجود را بکنیم چون اگر
انکار بکنیم پس این زمین چیست؟ این درخت
چیست؟ این آسمان چیست؟ اگر شما انکار تقید
وجود را بکنید پس این اعیان خارجی از کجا پیدا
شده‌اند؟ هیچ عارفی دیوان نیست که بگوید که سگ
و گربه هیچ فرقی نمی‌کنند؟! اگر فرق نمی‌کنند پس
به جای گوسفند گربه یا سگ را بخور! هیچ‌کسی
نیست که این را بگوید مگر ذهن‌گراها.^۱

در اینکه وجود آمده و خودش را مقید کرده است
کسی شک ندارد. هم قائلین به اصالة‌الماهیه و هم
قائلین به اصالة‌الوجود می‌گویند که این اعیان
خارجی وجود دارند و این اعیان خارجی با هم فرق
می‌کنند؛ این یک خاصیت دارد و آن یک خاصیت
دیگری دارد، این یک چیستی دارد و آن یک چیستی

^۱ ذهنیت‌گرایی یا ذهن‌گرایی عبارت است از اعتقاد به اینکه تجربه ذهنی،
اساس همه معیارها و قوانین است. هر شخص از ذهنیت حاصّ خویش
برخوردار است و ذهنیت هر شخص بر اساس علایق و سلايق فردی متمایز
از ذهنیت اشخاص دیگر است. ذهنیت‌گرایی در مقابل عینیت‌گرایی و واقع
گرایی قرار می‌گیرد. (محقق)

دیگری دارد. در اینکه وجود منبسط خودش را مقید به یک تقیداتی کرده است کسی شک ندارد. حالا ما از شما سؤال می‌کنیم این وجود که الآن مقید به تُرابیّت است، برای تبدیل به نباتیّت، چند تا ماهیّت باید عوض بکند؟ باید بی‌نهایت ماهیّت عوض بکند پس در این صورت تحقّق امور بی‌نهایت در موضوع واحد شده است و **هو محال**.

اگر برهان را از راه امتناع تحقّق امور غیرمتناهی بین حاصرین بیاوریم هم بنا بر اصالةالوجود اشکال وارد است و برهان باطل است هم بنا بر اصالةالماهیه. وقتی بنا بر اصالةالوجود باطل بود در اصالةالماهیه که دیگر جای خود را دارد.

اثبات وجود حرکت و کشش در تمام

اشیاء

پس با توجه به آن مقدمه اول قضیه را این‌طور می‌گوییم که این ترابی که تبدیل به نبات شده است یک واحد سیال را طی کرده است و ذهن که این را به غیرمتناهی تقسیم می‌کند اشتباه است. این یک واحد سیال کشش‌دار است، مطلب همین است و تمام شد و اشکال ندارد. این وجود چه در کمّ

قارالذات، چه در کمّ غیرقارالذات، چه در حرکت،
چه در زمان و چه در هر چیز دیگری یک امر واحد
سیال است (وجود یک امر واحد است) و همین طور
در حال حرکت است. و از اینجا ما پی می‌بریم که
تمام اشیاء در حال حرکت و کشش هستند؛ این رنگ
قالی که الآن شما دارید می‌بینید در حال حرکت
است، این تُنگ در حال حرکت است، این سینی در
حال حرکت است.

و دلیل این مسئله این است که شما اگر این سینی
را اینجا بگذارید و هزار سال بعد بیایید می‌بینید که
به وضع سابقش نیست و خاک شده و پوسیده شده
است. شما اگر ده هزار سال بعد، یک میلیون سال
دیگر بیایید می‌بینید که تمام این اشیاء عوض
شده‌اند.

نمونه‌ای از تغییر و حرکت دائمی در عالم

ما در همین قم در آن سال‌های جوانی - البته
بچگی‌هایمان حالا که دیگر پیر نیستیم بلکه جوان
هستیم؟! - که به همین کوه‌های قم می‌رفتیم، من یک
مقدار از این سنگ‌های گوش‌ماهی را برداشتم. الآن

گوش ماهی فسیل شده دارم که مشهد هستند. اگر حالا هم بروید در همین کوه‌ها می‌توانید از آنها پیدا بکنید. معلوم است که یک وقتی همین کوه‌ها زیر آب بوده‌اند و این دریاچه حوض سلطان که بین قم و طهران است باقیمانده این دریا بوده است که در آن زمان تمام این کوه‌ها زیر آب بوده است و چه بسا که به دریای خزر وصل بوده است.

یک روز در مشهد با رفقا حاج موسی هم بود به کلات نادر و اطراف آن رفتیم که آنجا زیلو و... درست می‌کنند و تا خود مشهد فاصله دارد و جای خوش آب و هوایی است و یک دهاتی دارد که نزدیک مرز شوروی سابق است. سیرزار و قله‌زو.... ما همان‌جا که داشتیم با حاج موسی بالا می‌رفتیم و اطراف را می‌دیدیم همین‌طور که خیلی در ارتفاعات بالا رفتیم، در آنجا صدف و گوش ماهی و... پراکنده شده بود؛ در آن بالا! در کلات نادر که دریایی وجود ندارد! حالا شما ببینید که میلیون‌ها سال همین‌طور گذشته است تا اینکه این‌طور شده است، یک دفعه که خشک نشده است. آنجا که دریایی نیست، در مشهد هم دریا نیست ولی دریای خزر به تمام اینها

وصل بوده است و اصلاً تمام کره زمین در آب بوده است. حاج موسی یک مقداری برداشت و خیلی واضح صدفهای بزرگ و گوش ماهی بود!

بَطیء بودن حرکت، سبب محسوس نبودن آن

تمام اینها در حال تغییر هستند و حرکت جوهری همین است؛ تمام اشیاء در حال شدن هستند، دائماً دارند عوض می شوند یعنی آن قالب قبلی را با قالب بعدی عوض می کنند، متنها آن قدر این حرکت بطیء است که به نظر نمی آید. در تلویزیون دیده اید که یک گل را نشان می دهند که یک مرتبه باز می شود. برای این کار از مقاطع مختلف فیلم برمی دارند؛ مثلاً موقع صبح یک فیلم برمی دارند، یک دقیقه بعد یک فیلم، یک دقیقه بعد یک فیلم دیگر، یک ساعت بعد یک فیلم دیگر. و بعد اینها را به همضمیمه می کنند، آن وقت یک دفعه شما می بینید که گل باز شد. اما اگر شما بنشینید و به باز شدن این گل نگاه کنید، هیچ وقت متوجه این حرکت نمی شوید چون حرکت، حرکت بطیء است.

لزوم تبدیل «امور غیر متناهی» به واحد

سیال در مسئله حرکت

حالا همین بُطء و کندی به صورت خیلی شدیدتر در تمام اشیاء وجود دارد. بنابراین اگر ما این مسئله را پذیرفتیم که یک واحد سیال کشش دار، حاکم بر این وجود ثابت است، آن وقت همین را در کلّ عالم وجود گسترش می دهیم. پس تمام اشیاء در عالم وجود همین طور دارند به نحو یک واحد سیال حرکت می کنند و دائماً لباس قبلی را از تن به در می کنند و لباس جدید را می پوشانند. و تصوّر امور غیرمتناهی هم در اینجا دیگر معنی ندارد و تصویر ذهن ما اشتباه بوده است. و ما باید در تصویر ذهنی، امور غیرمتناهی را برگردانیم و آن واحد سیال را جایگزین کنیم و إلاّ بنا بر هر دو قضیه اصالة الوجود و اصالة الماهية اشکال وارد می شود.

نقد دلیل چهارم مصنف، بنا بر فرض

«واحد سیال»

روی این حساب باز اشکال به مرحوم حاجی وارد است؛ از این جهت اشکال وارد است که وقتی که ما یک واحد سیال کشش دار را پذیرفتیم، شما می خواهید بگویید که چون وجود، ثابت و واحد

است پس اشکال ندارد که آن وجود واحد ثابت، لباس‌های مختلفی به خودش بپوشاند، چون در واقع یک لباس است که همین‌طور تغییر پیدا می‌کند و شکل عوض می‌کند. حالا قائلین به اصالةالماهیه هم همین را می‌گویند که یک ماهیت تقرر پیدا می‌کند و آن تقرر در حال دگرگونی است. پس چه شما از راه امتناع تحقق امور غیرمتناهی بین حاصرین جلو بیاید و چه از راه واحد سیال کشش دار جلو بیاید - که ما مسئله دوم را پذیرفتیم - باز دلیل چهارم مرحوم حاجی محلّ نظر است.

تلمیذ: در مورد جزء لایتجزی....

استاد: ما اصلاً جزء لایتجزی نداریم؛ اشکالات خیلی زیاد است و بنده خیلی از اشکالات را نگفتم. اگر ما جزء لایتجزی را قبول بکنیم، پس بنابراین حرکت دیگر معنا ندارد و طفره لازم می‌آید و... اینها یک مسائلی است که اگر بخواهیم راجع به آنها صحبت بکنیم مطلب طولانی می‌شود.

تصوّر امور غیرمتناهی در ماده

تلمیذ: اگر چیزی قبول قسمت می‌کند باید

بی‌نهایت قبول قسمت کند پس فرض بی‌نهایت در اینجا اشکال ندارد.

استاد: البته آن چیزی که قبول قسمت می‌کند به بی‌نهایت، ماده است نه کمّ. و ما این را قبول داریم ولی تقسیم کمّ به بی‌نهایت را از این نقطه نظر ممتنع می‌دانیم که بی‌نهایت موجب می‌شود که حرکتی در خارج تحقق پیدا نکند؛ چون که حرکت بر اساس انتقال از یک نقطه به نقطه دیگر است پس در اینجا باید بی‌نهایت طی بشود تا متحرّک به یک نقطه‌ای برسد که این محال است. حالا شما این را در زمان می‌خواهید فرض بکنید، در حرکت می‌خواهید فرض بکنید، در کم می‌خواهید فرض بکنید، در هرچه می‌خواهید تصوّر بکنید.

اما تصوّر امور غیرمتناهی در ماده که اشکال ندارد؛ یک شیء را ما تصور می‌کنیم که انتهاء ندارد و این اشکال ندارد. اشکال ما از نقطه نظر حرکت بود در مسئله حرکت بود که یک واحد سیّال کشش‌دار است. پس این اشکال چه در کمّ قارّالذات، چه در کمّ غیرقارّالذات، چه در زمان و... پیش می‌آید چون بین وجود امور غیرمتناهی و بین اینکه متحرّک منتهی

به متناهی بشود منافات وجود دارد. اما اگر بحث ما حرکت نباشد و بخواهیم یک ماده را در خارج تقسیم بکنیم؛ ماده را به این جزء تقسیم می‌کنیم، آن جزء را هم تقسیم می‌کنیم، آن جزء دیگر را هم تقسیم می‌کنیم، و همین‌طور تقسیم را ادامه می‌دهیم و این اشکالی ندارد.

تلمیذ: اینکه ماده را به بی‌نهایت تقسیم می‌کنیم، فرض ذهن است؟!

استاد: بله، فرض ذهن است ولی آیا ذهن امکان تقسیم خارجی را به این ماده می‌دهد یا نمی‌دهد؟
تلمیذ: امکان ذاتی را می‌دهد ولی امکان وقوعی را نمی‌دهد.

استاد: اگر امکان وقوعی را نمی‌دهد پس ممتنع است؟! امکان وقوعی یعنی به‌خاطر اینکه وسیله نیست نمی‌تواند در خارج تقسیم بکند و همین‌که شما می‌گویید که امکان ذاتی هست یعنی اگر وسیله‌اش پیدا بشود تقسیم می‌شود.

تلمیذ: به‌خاطر اینکه این شیء محدود است و ما نمی‌توانیم نامحدود را تصوّر بکنیم.

استاد: نه، این شیء الآن نامحدود است یعنی در باطن خودش نامحدود است، در ذات خودش نامحدود است.

نکته مهم در بحث امکان یا امتناع امور غیر

متناهی

تلمیذ: شما فرمودید که تقسیم به نامحدود در طول و عمق است نه در عرض. اینکه چطور تقسیم در عمق می شود برای ما روشن نشد و تمام مثال هایی که فرمودید برای تقسیم در عرض است؟!!

استاد: نه، تصور کنید این ماده را که تقسیم به دو شیء می شود، بعد یکی از اینها را باز تقسیم به دو شیء می کنید، بعد باز تقسیم به دو شیء می کنید و... اینکه دارید تقسیم می کنید یعنی در عالم ذهن خودتان دارید تقسیم می کنید اما در خارج برای شما امکان این تقسیم نیست یعنی شما عده و اسباب لازم برای تقسیم را ندارید. من نگفتم که امور غیرمتناهی در همه جا محال است. بله، در کمّ قارّالذات یا غیرقارّالذات که زمان و حرکت در آنها داخل است، از این باب که باید غیرمتناهی به متناهی برسد محالیت لازم می آید؛ یعنی یک متحرّک وقتی که

می‌خواهد حرکت کند و به یک شیء ثابت برسد باید امور غیرمتناهی را طی کند و معنای طی کردن امور غیرمتناهی این است که هیچ‌گاه به یک حدّی نرسد؛ پس اشکال از این نظر وارد می‌شود نه از جهت نامتناهی بودن. من به نامتناهی بودن اشکال نمی‌کنم. لذا شما می‌توانید ماده را به جزء یتجزّی تقسیم نکنید نه لایتجزّی. چه دلیلی دارید که باید به جزء لایتجزّی مثل اتم و امثال ذلک برسیم که دیگر قابل تقسیم نباشند؟! و اصلاً ما قائل به جزء یتجزّی هستیم یعنی به هر کجا برسید باز هم قابل تجزیه است؛ به بی‌نهایت هم برسید باز قابل تجزیه است.

امکان تقسیم ماده، یک قاعده عقلی بدون

تخصیص

اینکه الآن ذهن دارد تقسیم می‌کند قاعده عقلی است و قاعده عقلی تخصیص بردار نیست؛ اینکه الآن ذهن در خارج دارد یک شیء را تقسیم به دو جزء می‌کند قاعده عقلی است حالا آیا این قاعده عقلی به طرف جلو قابل گسترش است یا قابل گسترش نیست؟

اگر قابل گسترش نیست پس تقسیم اولیه هم

محال است. درحالی که شما تقسیم می کنید و این شیء را دو نصف می کنید. پس اگر توانستید یک امر واحد را تقسیم بکنید این تقسیم باید بتواند در مرحله دوم هم انجام بشود. اگر در مرحله دوم توانستید تقسیم کنید باز در مرحله سوم هم باید بتوانید انجام بدهید. و همین طور تا به بی نهایت جلو بروید. و اینکه ما نمی توانیم در خارج تقسیم بکنیم یک مطلب دیگر است. بالاخره امکان ذاتی در خارج دارد و امکان ذاتی هم کفایت می کند دارد.

تلمیذ: حقیقت این شیء خارجی به صورت واحد واحد و جزء جزء نیست تا که تقسیم بشود. یعنی شیء خارجی به صورت واحد است و اگر واحد باشد که دیگر قابل تقسیم نیست!

استاد: شما بگو واحد نیست یا واحد است، صد واحد است، هزار واحد است. بالأخره ما در واحد و غیر واحدش کاری نداریم بلکه ما به یک شیء خارجی کار داریم که تقسیم شده است یا نشده است؟ در این صورت مطلب تمام شد. در واقع ما کمّ یک شیء را تقسیم می کنیم، خودش را که تقسیم نمی کنیم. خود شیء سر جایش هست و ما می آییم

کمّ آن را تقسیم می‌کنیم؛ این کمّ الآن دوازده سانت است بعد از تقسیم دوتا شش سانت شد، دوباره همین را به دو قسمت تقسیم می‌کنیم، بعد همان را به دو قسمت دیگر تقسیم می‌کنیم و... .

اگر عقل شما توانست کمّ این صفحه را به دو قسمت تقسیم بکند پس عقل می‌گوید که به چهارتا هم می‌شود، به پنج تا هم می‌شود، به ده تا هم می‌شود و همین‌طور جلو بروید، هیچ حدّ یقفی ندارد گرچه شما در خارج نتوانید تقسیم بکنید.

پس ما در نامتناهی بودن اشکال نداریم، صحبت و اشکال در این است که در حرکت و در کمّ غیرقارّالذات برای شدن یعنی برای وصول به یک نقطه بعدی، متحرّک باید نامتناهی را طی بکند و طیّ نامتناهی با رسیدن به نقطه دیگر منافات دارد چون تناهی است که باعث می‌شود حد بخورد، درحالی‌که نامتناهی حد ندارد، لذا باید بگوییم که این ذره حد ندارد و در این صورت دیگر در اینجا نمی‌توانیم قائل به امر غیر نامتناهی بشویم. پس باید قائل به امر واحد سیّال کشش‌دار بشویم و وقتی که در اینجا قائل به

امر واحد سیال کشش دار شدیم، همین قضیه را در تمام اجزاء عالم پیاده می‌کنیم؛ این رنگ واحد سیال کشش دار است، این فرش واحد سیال کشش دار است و...

تمام آنچه که در عالم هست هم به حرکت جوهریّه و هم به حرکت کیفی خودشان در حال حرکت هستند. ما این را اثبات کردیم که تمام عالم وجود در حال حرکت هستند و لازمه حرکت، واحد سیال کشش دار است و عدم امور غیرمتناهی.

متن دلیل سوم مرحوم حاجی بر

اصالة الوجود

والثالث قولنا: (كذا) يفى بإثبات المطلوب (لُزُومُ السَّبْقِ) بالذات (فِي الْعِلِّيَّةِ) سبق بالذات در علیّت برای اثبات مطلوب [اصالت وجود] وافی است ای فی کون شیءٍ علّةٌ لشيءٍ یعنی یک شیء علت برای شیء دیگر باشد. این یک مقدمه، و مقدمه دیگر (مَعَ عَدَمِ) جواز (التَّشْكِيكِ فِي الْمَهِيَّةِ)؛^۱ این است که تشکیک در ماهیت جایز نیست

^۱ شرح المنظومه، ج ۲، ص ۶۹.

بیانه أَنَّهُ یَجِبُ تَقَدُّمُ الْعِلَّةِ عَلَى الْمَعْلُولِ بیان
مطلب: تقدّم علت بر معلول واجب است، و لا يجوز
التَّشْكِكُ فِي الْمَهِيَّةِ وَ هَمَانِ طَوْرَ كِهْ گفتم تشکیک
در ماهیّت جایز نیست، فإذا کانتا من نوع واحد اگر
علت و معلول از یک نوع واحد أو جنس واحد یا
جنس واحد باشند - کما فی علیّة نارٍ لِنارٍ مانند علیّت
یک نار برای نار دیگر، أو علیّة الهیولی و الصورة
للجسم، یا علیّت هیولی و صورت برای جسم أو
العقل الأوّل لِلثَّانِي یا علیّت عقل اول برای عقل ثانی
- و کان الوجودُ اعتباریّاً و وجود نیز اعتباری باشد لزم
کونُ المَهِيَّةِ النّوعیَّةِ النّاریَّةِ لازم است که خود ماهیّت
ناریّه - خود آن نار بودن نه وجود او - مثلاً - فی أنّها
نارٌ متقدّمة، و المَهِيَّةِ النّاریَّةِ، فی أنّها نارٌ، مؤخّرة مثلاً
در اینکه نار است متقدّم باشد و ماهیّت ناریّه در اینکه
نار است مؤخّر باشد، و المَهِيَّةِ الجنسیَّةِ الجوهریَّةِ فی
أنّها جوهرٌ، متقدّمة و ماهیّت جنسیّه جوهریّه در
جوهر بودنش مقدّم باشد بما هی فی العِلَّةِ، چون در
علّت است و هی فی أنّها جوهرٌ متأخّرة، بما هی فی
المعلول و همان ماهیّت جنسیّه جوهریّه در جوهر

بودنش مؤخر باشد چون در معلول است (پس تقدّم
الشیء عن نفسه و تأخر الشیء عن نفسه لازم
می آید)؛ فیلزم التّشکیک فی الذّاتی؛ پس تشکیک در
ذاتی لازم می آید.

و قد جمع جمٌ غفیرٌ منهم بین اعتباریّة الوجود و
نفی التّشکیک فی المهیّة برای فرار از این اشکال
بسیاری از افراد جمع کرده اند بین اعتباریّت وجود و
نفی تشکیک در ماهیّت؛ گفته اند که وجود اعتباری
است و در ماهیّت هم تشکیک نیست. و علی القول
بأصالته؛ فالمتقدّم و المتأخّر و بنا بر قول اصالة الوجود
متقدّم و متأخّر و إنّ کانا مهیّةً گرچه ماهیّت باشند،
لکنّ ما فیہ التقدّم و التأخّر هو الوجود الحقیقیّ لکن
تقدّم و تأخّر فقط در وجود حقیقی است و اگر وجود
حقیقی نبود ماهیّت هم در آنجا سرش بی کلاه بود.
این مطالب مربوط به مجلس گذشته بود.

متن دلیل چهارم مرحوم حاجی بر

اصالة الوجود

و الرّابع قولنا: دلیل چهارم مرحوم حاجی این
است که (کَوْنُ الْمَرَاتِبِ) أي مراتب الشّدید و
الضعیف الغيرالمتناهية، در «الغیر» این الف و لام را

نمی‌دانم چه هست؟ نه الف و لام زینت است و نه...، خواندن به صورت «الغیر» اشتباه است، ولی همه این گونه می‌خوانند! کما دَلَّ علیه قولنا: (فِي الْأَشْتِدَادِ)، لِأَنَّ الْأَشْتِدَادَ مَرَاتِبٌ يَعْنِي مَرَاتِبَ شَدِيدٍ وَ ضَعِيفٍ كَهَ غَيْرِمَتْنَاهِي هَسْتَنْدُ دَر حَرَكْتِ اَشْتِدَادِي نَوْعٍ وَاحِدٍ نِیْسْتَنْدُ بَلَكِه اَنْوَاعٍ هَسْتَنْدُ. مَرَاتِبِ دَر حَرَكْتِ اَشْتِدَادِي غَيْرِمَتْنَاهِي هَسْتَنْدُ حَرَكَةً، وَ الْحَرَكَةُ مَتَّصِلَةٌ، بِخَاطَرِ اَیْنَكِه اَشْتِدَادِ حَرَكْتِ اَسْتِ وَ حَرَكْتِ مَتَّصِلِ اَسْتِ وَ اَنْفِصَالِ دَر اَنْ مَعْنَا نَدَارْدُ چُون اَنْفِصَالِ مُوَجَّبِ عَدَمِ حَرَكْتِ وَ سَكُونِ اَسْتِ مَثَلًا آبِ اَز سِرْمَا بَه سَوِي گَرْمِي حَرَكْتِ رَا شَرْوَعِ مِی کَنْدُ وَ گَرْمَا دَر اَنْ شَدِيدِ مِی شَوْدُ تَا اَیْنَكِه بَه نَقْطَةُ جَوْشِ بَرَسْدِ وَ کُلُّ مَتَّصِلِ یَمْکَنْ اَنْ یَفْرَضُ فِیْهِ حُدُودٌ غَیْرِمَتْنَاهِي وَ بَرَايِ هَر مَتَّصِلِي مَمْکَنْ اَسْتِ کِه حُدُودِ غَیْرِمَتْنَاهِي فَرَضِ بَشُودُ. (اَنْوَاعًا) اَیْنِ حُدُودِ غَیْرِمَتْنَاهِي بَه شَکْلِ اَنْوَاعِ اَسْتِ، اَنْوَاعِي رَا هَمِیْن طَوْرِي غَیْرِمَتْنَاهِي بَوِجُودِ مِی آوَرْدُ لَکُلِّ مِنْهَا مَهِيَّةٌ مَتَحَصِّلَةٌ وَ هَر کِدَامِ اَز اَیْنِ اَنْوَاعِ یَکِ مَاهِيَّتِ مَتَحَصِّلَه اَی دَارْدِ اَیْنَكِه (کَوْنُ الْمَرَاتِبِ فِي الْأَشْتِدَادِ اَنْوَاعًا) مَرَاتِبِ دَر حَرَكْتِ

اشتدادی نوع واحد نیستند بلکه انواع هستند (إِسْتِنَارَ
لِلْمُرَادِ)؛ مراد ما را روشن می کند.

بیانه؛ بیان مطلب: أَنَّ مراتب الشّدید و الضّعیف
فی الاشتداد مراتب شدید و ضعیف در اشتداد
- کالاستحالة - مانند استحاله انواع متخالفه. انواع
متخالفه هستند عندهم در نزد آقایان. و تلك المراتب
و این مراتب غیرمتناهیة - حسب قبول المتّصل
إنقسامات غیرمتناهیة غیرمتناهی هستند به حسب
اینکه متصل می تواند انقسامات غیرمتناهی را قبول
بکند - فلو كان الوجود اعتباریّاً، اگر وجود اعتباری
بود و كان فی الوحدة و الکثرة تابعاً
للمتنزع منه - أعنی المهیّات - و در وحدت و کثرت
تابع متنزعٌ منه بود یعنی چیزی که انتزاع می کنیم همان
ماهیات است و هی هنا غیرمتناهیة متأصلّة، و فرض
ما این است که آنها در اینجا غیرمتناهی و اصیل
هستند كان أنواع غیرمتناهیة بالفعل در این صورت
انواع غیرمتناهیة بالفعل (یعنی الان وجود خارج
دارند) محصورة بین حاصرین محصور بین
حاصرین می شود - المبداء و المنتهی - یعنی بین
مبدأ و منتها می شوند (و این باطل است). بخلاف ما

إذا كان للوجود حقيقة به خلاف اینکه برای وجود
حقیقتی باشد؛ فَإِنَّهُ كَخِيطٍ يَنْظُمُ شَتَاتَهَا که
در این صورت وجود به مانند ریسمانی است که
متفرقات را جمع می کند، و لا يَنْفَصِمُ به متفرقاتها و
متفرقات آن حقیقت، تفرّق و جدایی پیدا نمی کند،
فكان هنا أمرٌ واحدٌ و اینجا یک امر واحد است، كما
فی الممتدّات القارّة أو غیرالقارّة مانند ممتدّات قارّه
که خط است یا غیرقارّه که زمان است؛ حیث أنّ
کثرتها بالقوّة^۱؛ چون که کثرت ممتدّات، بالقوّه است
ولی در خارج کثرتی ندارند، بلکه یک امر واحد
سیّال هستند.

پس روی این حساب (بنابراین بنا بر
اصالةالوجود تحقّق امور غیرمتناهی بین حاصرین
اشکال ندارد چون بنا بر اصالةالوجود یک امر واحد
است که مثل نخ تسبیح همه دانه ها را با همدیگر
جمع می کند).

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ شرح المنظومه، ج ۲، ص ۷۱.